

متن کامل نامه‌ی سرگشاده‌ی پخشان عزیز، زندانی سیاسی کورد محکوم به اعدام

July 27, 2024

bidarzani



متن کامل نامه‌ی سرگشاده‌ی پخشان عزیز
زندانی سیاسی محکوم به اعدام (ارسالی به بیدارزنی)

هفته‌ی گذشته بخش‌هایی از نامه سرگشاده‌ی پخشان عزیز، زندانی سیاسی کورد محکوم به اعدام، تحت عنوان «کتمان حقیقت و آلترناتیو آن» در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده بود. متن پیش‌رو نسخه‌ی کامل این نامه است که برای انتشار در اختیار #بیدارزنی گذاشته شده است. این زندانی سیاسی در نامه‌ی خود به روایت نحوه‌ی بازداشت خشونت‌آمیز خود و خانواده‌اش از سوی نیروهای امنیتی، شکنجه‌های اعمال شده در دوران بازداشت و همچنین مواضع و فعالیت‌های سیاسی خود پرداخته است.

متن کامل این نامه را در ادامه بخوانید:

■ کتمان حقیقت و آلترناتیو آن

دستانش را به دیوارهی رحم‌اش چسبانده بود تا نیافتد، در برابر داروهای سقط مقاومت می‌کرد. از همان کودکی برای ماندن و با صدای مادری زجرکشیده که درس مقاومت و زندگی می‌داد، چگونه بودن را قد می‌کشید:

«بویهت دهبه‌ستم تا خووی پی بگری، نهک تا من ماوم له بهندا بمری».

می‌بندمت تا عادت کنی، تا زنده هستم در بند نمیری.

بین زندگی و زمان جنگی در حال وقوع است!

دستانش را به دیوار سلول گرفته بود تا نیافتد. مدت‌ها بود که برای ماندن و یافتن راهی برای بودن و فراتر چگونه بودن، شب و روز نمی‌شناخت. با شیوهی ارباب دولتی و بیست سلاح بالای سرشان که به زعم خود تروریست گرفته‌اند (همان تروریسمی که ارباب در ملاء عام یکی از مبادی آن است!).

پسر نوجوان ۱۷ ساله‌ای که خاله‌اش را بعد از سال‌ها دوری می‌دید، به همراه پدر، خواهر و دامادش به زمین خوابانده می‌شوند. دست از پشت بسته، سلاح بر سر، یک خانوادگی مقدس را (همان خانوادگی مقدسی که بنیان‌های مقدس جمهوری اسلامی بر پایه‌ی آن شکل گرفته) با سوار شدن بر پشت‌شان به زنجیر می‌کشند. لبخندی که نشانه‌ی اقتدار و پیروزی «دولت خانواده» است؛ عملیات با موفقیت انجام شد. به سمت بالا حرکت می‌کنند و بالاتر...

صحنه‌های کشتار و ازهم پاشیدن هزاران خانواده در جلوی چشمانش به مانند فیلمی تراژیک می‌گذرد. در ضعف شدید جسمانی دستانش را به دیوار سلول ۳۳ اوین (بالا) کلید می‌کند. همان سلولی که ۸۸ نیز با همان اتهام «کورد بودن» و «زن بودن» و تلاش برای «خود بودن»، بسته بودندش. صدای سرفه‌های پدر را که سه بار سخته کرده، به دلیل سرطان، تازه جراحی داشته و تنش هنوز آثار گلوله‌های دهه‌ی ۶۰ را یدک می‌کشد، از بند ۴ می‌شنود. و از بندهای دیگر صدای فریاد خواهری که بارها تقاضای دیدن تنها فرزند وحشت‌زده‌اش را دارد.

در همان روز اول بازجویی، پیشنهاد قضایی نشدن پرونده و فیصله‌ی همه چیز بی‌سروصدا، داده می‌شود!

پیشنهادی که به سرانجام نمی‌رسد.

بارها در بازجویی به دار می‌کشیدندش، ۱۰ متر به قعر زمین فرو می‌بردندش، باز بیرون می‌آوردند و از زیرزمین بیرون میکشیدندش. سرخورده و شکست‌خورده‌ی اجتماعی قلمدادش می‌کردند!

حافظه‌ی تاریخی‌ای که پر از وقوع این حادثه‌هاست! ادبیاتی که از همان اوان کودکی با زندگی در کوردستان با آن غریب نبود. از همان کودکی مهر تجزیه‌طلبی و جنس دوم و شهروند نبودن خورده بود. یا بایستی در پی اثبات غیر آن با پناه بردن به آغوش «دیگری» باشد (که از قبل به عنوان یک مرزی، مرکز، مرز خود را با آن تعیین کرده بود)، یا بایستی سرفرازانه در پی خدمت مردم می‌بود. بلی، ما برای اقتدار مرکزی، کوچکیم، عددی نیستیم، اما برای احکام، بزرگترین و سنگین‌ترین...

ذهنیت دولت-ملتی که برای بقای خود از اعمال خشونت‌آمیزترین شیوه‌ها ابا نداشته است؛ بازتولید اقتدار و خشونت...

اوریان‌تالیسمی که مکان نمی‌شناسد! هرگونه ذهنیت مرکزگرایی و اقتدارگرایی که بین خود و دیگری تمایز قائل می‌شود و در به حاشیه راندن و مینی‌مالیزه کردن (جوهر-ساختار) از اعمال هیچ سیاست و خشونتی دریغ نمی‌ورزد.

برخورد مادی و عنینی‌گرا (نه واقع‌گرا) با حقایق اجتماعی (همان بزرگترین حقیقتی که در طول تاریخ انکار شده و سیاست‌های امحا بر آن پیاده گشته است)، و این یعنی علمی پوزیتیویستی (نه جامعه‌شناختی که علمی بسیار پیچیده است)، مسلماً این به معنای گام نهادن و عمل کردن در راستای استراتژی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی (نه آنتی کاپیتالیستی) است.

در حالی که با همین استراتژی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی در منطقه‌ی خاورمیانه، جسم و تن کوردستان را از هم تجزیه نمودند و همان کوردها از بدو تولد مهر تجزیه‌طلبی خوردند! کوردستان یک جامعه‌ی پویاست که در طول تاریخ، هیچ دولتی قادر به تحت استیلاء درآوردن آن نبوده است. تفاوت اساسی جامعه‌ی معاصر کورد، گذار از ناسیونالیسم و رسیدن به جامعه‌ی سوسیالیستی است.

نه با انکار و دشمنی، بلکه با احترام به تمامی اعتقادات...

مقابله با تجزیه‌طلبی، مستلزم ایجاد یک ضمانت استاتو است. همان که انسان کورد با مهر تجزیه‌طلبی بر آن، محکوم می‌گردد.

بار دیگر در بازجویی، سرخوردگی اجتماعی و شکست‌اش به او گوشزد می‌گردد.

وضعیت تراژیک-کمیک با عده‌ای انسان پراگماتیست و پوزیتیویست! که روزانه با شیوه و اعمال سیاست‌شان، مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را تغذیه می‌نمایند. مساله‌ی ما هویتی است و نه امنیتی! آنجا که برای حفظ امنیت ملی، مسایل هویتی و امنیت اجتماعی، انکار و سلب می‌گردد، و حتی فراتر، آنانی که قرار است مسایل را حل کنند، خود مسایل عمیق شخصیتی دارند، تا بدانجا که کل مساله برایشان شخصی می‌شود، و بدین ترتیب بحران به اوج خود می‌رسد!

یک انسان با جنسیتش (اولین بعد ادارکی‌اش)، با زبانش، فرهنگ و هنرش، مدیریت‌اش، طرز زندگانی‌اش و با آزادی و به طور کلی ایدئولوژی‌اش انسان است. زمانی که هرکدام از این ابعاد در زندگی سقط شد، دیگر جایی برای یک زندگی انسانی باقی نمی‌ماند. اگر اراده‌ی زن را به عنوان یک انسان و عزت نفسش را سقط نمایی، دیگر جایی برای زندگی آزاد باقی نمی‌ماند و این به معنای افول از معیارهای انسانی-اخلاقی و سیاسی است. آنجا که زندگی با هویت خود، از معنا تهی می‌گردد، شکل تدافعی به خود گرفته و زندگی به مرحله‌ی عصیان پا می‌گذارد.

انواع توهین‌ها، تحقیرها و تهدیدها در بدترین شرایط جسمانی که حاصل اعتصاب‌های مکرر و فشارهای هویتی-تاریخی است، از سر گرفته می‌شوند. سکوت چندین ماهه‌ای که فریاد می‌شود: من تروریست نیستم. مشته‌های گره‌کرده‌ی بازجو که به عنوان یک دولت‌مرد هر بار اقتدارش را به رخ می‌کشد، کوبیده می‌شود، صدایی که فریاد می‌شود، چرا کتمان حقیقت می‌کنی؟!

بزرگترین حقیقت اجتماعی، یعنی زن و هویتش را، کورد بودن را، زندگی و آزادی را کتمان کرده‌اید، کدام حقیقت و کدام کتمان حقیقت؟!

انکار، امحا، آسمیلاسیون، همان سیاست‌هایی که به شیوه‌ی سیستماتیک منجر به بروز بدترین آسیب‌های اجتماعی گشته و هرگونه جستجوگری حقیقت را مخالفت با خود و مبارزه با دیگری قلمداد می‌کند و با همان سیاست‌ها باز، بازجویی می‌شود و پروسه‌ای که دور و تسلسلی بیش نیست (باطل)!

مدیون مردم بودن و انجام خدمات اجتماعی-اخلاقی خارج از مرزهای دولت-ملت را جرم می‌انگارد و سناریوسازی می‌کند (بارها تهدید به سناریوهای دیگر برای سلب اعتماد اجتماعی می‌گردد!) غافل از آن که دموکراتیزه نمودن یک جامعه خارج از مرزهای دولت-ملت به انجام می‌رسد و برساخت یک جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی، فعالیت در راستای تعدیل و تکمیل سیاست‌های ناقص دولتی است.

چرا که ذهنیت اقتدارگرایی، جنسیت‌گرایی و دین‌گرایی که برخاسته از خط دولت-ملت (از غرب تا شرق) است، خود علت بحران‌های اجتماعی-سیاسی-اقتصادی و فرهنگی است و تبعاً آنچه علت باشد، خود نیز نمی‌تواند راحل آن باشد. این خود مردم‌اند که اراده و شعور لازم اجتماعی، سیاسی جهت برون‌رفت از بحران را دارند. کتمان حقیقت جامعه‌ی زنان و کوردها و تمامی جوامع به حاشیه‌رانده شده، درغلطیدن به وادی تحریف و آن هم یک تحریف تاریخی است، و این خود بزرگترین کتمان حقیقت است.

انکاری تاریخی است و نه حل مساله. حتی در تعریف مساله، مساله دارید و در ارائه‌ی راحل بی‌چاره...

این تنها کورد نیست که مساله‌دار است. مساله به واقعیت در حال جریان مربوط است. ماهیت مساله از انظار پنهان گشته و تحقیق و تفحص را در این باره بی‌معنا ساخته‌اند. بررسی واقعیت اجتماعی از طرق علمی‌تر، فلسفی‌تر، واقعی‌تر و اجتماعی‌تر باید صورت گیرد. بایستی رویکردهای نزدیک‌تر به حقیقت اتخاذ گردد. حل مساله به صورت ظاهری به جای حل حقیقی، هرگز نمی‌تواند راحل باشد. نابودسازی پتانسیل

زنان و جوامع به حاشیه‌رانده شده از ترس تهدید است، در صورتی که دموکراسی و سیاست هرگز نبایستی از واقعیت‌های اجتماعی چالش‌برانگیز که دارای حافظه‌ای تاریخی غیر از ژنوساید، انکار و امحا است، ترسی داشته باشد.

سیاست در معنای واقعی دقیقاً زمانی وجود دارد که آنان که در طرف دیگرند در آن مشارکت می‌کنند. قدرت همه، قدرت مردمی که چیزی ندارند، آنجا که مردمی که فکر می‌کنی برای سیاست ساخته نشده‌اند، شروع به رسیدگی به دغدغه‌های اجتماعی می‌کنند، نه جای ترس است نه جای تهدید، تصمیم می‌گیرند و نشان می‌دهند که توانایی‌اش را دارند. بایستی کلام فرمانروا انگیزه‌ای باشد برای جستجوگری حقیقت، ساختن اراده؛ این که هم راه را و هم رهنورد را و هویتش را طبق مرکز و اقتدار شکل دهی، دموکراسی نیست، این نقض دموکراسی است. عدالت، مجازات کردن با همان قوانینی که خود علت بحران‌اند نیست. چرا که دیگری معلول است. عدالت، اختصاص چیزی به کسی است که شایسته آن باشد، یعنی هویت‌اش. آن که مرگ، فقر، استثمار، تکبر، نفاق می‌دهد همان نیز مجازات کند، بگوییم عدالت برقرار گشته و حقیقت به زبان آمده و دیگری کتمان حقیقت می‌کند، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! «مرکز» و «مرز» تفاوتشان در یک «ک» است، به معنای کتمان حقیقت که آن هم در «مرکز» نهفته است.

سلولی که ماه‌هاست با آن تنه‌است.

بدون کتاب، بدون تماس و ملاقات، با خونریزی‌های مکرر و اعتصاب، نداشتن سلامت به طوری که دیگر توان راه رفتن ندارد. بازجویی‌های پی‌درپی برای اقرار و اعتراف بر آنچه نیست، تخلیه‌ی اطلاعاتی که به زعم خود پربهاست و آدم «دیگری» شدن! کارشان چیست جز تحلیل نیرو و انرژی جهت یارگیری، با خود با صدایی بلند تکرار میکند، قطره‌ی کوچکی از دریایی بزرگ که جریان‌اش اجتناب‌ناپذیر است.

پاهای‌اش را ماساژ می‌دهد تا بتواند مدتی دیگر نیز سرپا بایستد، بلند می‌شود و می‌افتد. این پنج ماه چند بار تجربه‌ی رفتن تا مرز «نبود» را داشته. پیش‌بینی‌ناپذیر نیست. راه افتاده‌ایم با این افتوخیزها، معنای زندگی این است، دردی که نکشد انسان را قوی‌تر می‌کند. از همان کودکی و مضاعف بر آن‌هم، زندگی در مرز با داستان‌ها و اشعار و آوازهای کودکی‌مان، خیانت و قهرمانی، عشق و نفرت، مرگ و زندگی را به گونه‌ای دیگر زیسته‌ایم. زندگی در مرز بود و نبود را با تمام وجودمان حس کرده‌ایم، زیسته‌ایم. دیگر نه تنها زمان بودن، که چگونه زیستن است.

آن دم که محکوم زاده‌ایم، تمامی عمر خود را بایستی در پی اثبات خود باشیم. نه خود باشیم، اما بایست خود باشیم.

بوی سوختگی و خون تمام خاورمیانه را در بر گرفته است. با هر کدام، دیگری بار دیگر جلوی چشمان‌اش نقش می‌بندد. اولین جنازه‌ای که دید در ۱۸ سالگی بود که خدیجه سرتاپا سوخته به دست همسر و برادر همسرش، داستان‌اش گره زده و زندگی‌اش به آتش کشیده شده بود. داستان‌های واقعی‌ای که تمامی ندارند. ده‌ها آسیب اجتماعی دیگر که بسته به کار و دانشگاه‌اش از نزدیک با آنها برخورد داشته و اوضاع جامعه را به تصویر می‌کشید. ده‌ها زن و کودکی که در حمله‌ی داعش، همسران، برادران و پدران‌شان جلوی چشمان‌شان سر بریده شدند، دخترانی که به اسارت کشیده شده و به آنها مکرر تجاوز شد و برخی خود را

به آتش کشیدند.

مادران کودک به آغوشی که شیر در سینه‌هایشان خشک شد، کودکان پابرنه‌ای که صدها تن سر بر سنگ‌های سنگسار گذاشتند و خشک شدند. ده‌ها زن مبارزی که با حملات هوایی ترکیه از سوئی و داعش از سوئی دیگر جنازه‌هایشان سوخت و تجزیه شد. مبارزانی که برای خدیجه‌ها و کودکان و مادران داغ‌دیده فدایی شدند.

از خواب می‌پرد، توان بلندشدن ندارد، بالا می‌آورد... بالا آوردنی تاریخی...

در خاورمیانه بحران از بعد تراژیک بالاتر رفته است. تمامی حیات اجتماعی را به لرزه انداخته و منطقه با استراتژی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی با نگاه اوربانتالیستی و سیاست‌های ناقص و ناقص در منطقه که در راستای استراتژی جهانی در جریان است، به خاک و خون کشیده شده است.

به زور بر صندلی جای گرفت، تهدیدها و تحقیرها باز از سر گرفته می‌شود. دست‌ان‌اش جای زخمی عمیق از جنگ است. چرا ده سال به سوریه رفتی، چرا به اروپا نرفتی؟!

در ته سوال، کشش و جاذبه‌ی اروپا و غرب با تمام وجود حس می‌شود. انگار از رویاهای‌شان می‌گفتند یا به آن چه ضدش بودند، سوخت می‌دادند! آنجا که هستیم، نیستیم و وقتی رفتیم بایستی باشیم!

بعد از سرخوردگی و شکست‌تان در پرونده ۸۸ که ادعای پیروزی دارید، اما من بیرون از مرزهای ساختگی به انسانیت خدمت کردم و شما هنوز همان بازجوی ۸۸ هستید که حتی سربازجوهم نشدید! به دلیل فقدان فضای سیاسی-اجتماعی سالم، فرسنگ‌ها از کشورم فاصله گرفتیم. معنای زندگی بی‌معنا شده بود. دور شدم تا به جایی بروم که باز مال من است (آنچنان که گفته بودید، کوردستان سوریه مال ماست، کوردستان عراق و کوردستان ترکیه مال ماست!) پس جایی جداتر از «مال» خود نرفتم. البته اگر مال شماست نه مال ما؟! جایی دیگر از خاورمیانه که انقلابی در حال وقوع است. رویاها را نمی‌توان کشت. یک سیستم آلترناتیو و دموکراتیک که با مقاومت سده یعنی کوبانی (که البته مساله تنها مبارزه‌ی یکجانبه نبود بلکه ایدئولوژیک بود) به اوج خود رسید و برای کل منطقه و جهان نقطه‌عطفی شد. سرآغاز فصلی جدید از دموکراتیزاسیون. با وجود تمامی دردها و مشقات‌اش، کار در کمپ‌های آوارگان جنگی می‌توانست بزرگترین خدمت اخلاقی-وجدانی برای جامعه‌ای باشد که سالیان تحت انکار و امحا بوده است. انجام وظیفه‌ی مددکاری اجتماعی که با پشت‌سر گذاشتن مرزها انقلابی می‌گردد!

صدا بالا می‌رود: هر که آنجاست عضو گروهک PKK است؟

یعنی میلیون‌ها تن pkk یی هستند. پس گروهک چیست؟ اعتقاد به فلسفه‌ی رهبر آپو که به عنوان یک جامعه‌شناس تحلیل‌های عمیقی از فضای خاورمیانه و کوردستان ارائه داده و با توطئه‌ی بین‌المللی ۱۹۹۹، اکنون ۲۵ سال است که در زندان انفرادی امرالی به سر می‌برد، اتخاذ شیوه‌های مددکارانه را خارج از سیستم دولت-ملت برگزیده‌ام و این شرافت است. تعریف شما از صورت مساله اشتباه است.

باور ابتدا به انقلابی ذهنیتی و بعد ساختاری یکی از بنیان‌های انقلاب‌های مدرن است.

در درون انقلاب طبیعتاً شخصیتی ساخته و شکل می‌گیرد، خیانت و قهرمانی در راستای انجام مسئولیت‌های اجتماعی-سیاسی بارزتر می‌گردد. چون در عمق مسایل اجتماعی قرار می‌گیری و از نزدیک با فضای موجود و نیاز مبرم جهت سازمان‌دهی و سامان‌دهی خلق آشنا می‌شوی. اتخاذ شیوه‌های سیستماتیک و بازسازی جامعه‌ای اخلاقی-سیاسی در دل جنگ. آنجا که خود ایران نیز با داعش جنگید. راه‌لهایی ملموس‌تر و با ارزش عملکردی بالاتر را یاد می‌گیری. تا زمانی که مدرنیته‌ی دموکراتیک بر ساخته نشود، هرگز نمی‌توان از دخالت مدرنیته‌ی کاپیتالیستی و مداخله در منطقه رهایی یافت. خاورمیانه باز بایستی نقش اساسی خود را در روند اجتماعی از سر گیرد.

در تاریخ مدرن خاورمیانه‌ی دموکراتیک، قوای دولت-ملت و قوه‌ی مدیریت دموکراتیک با هم حرکت میکنند؛ شیوه‌های دیالکتیکی است. برای درک کلیت بایستی تفاوت‌های بومی را پذیرفت. این به معنای تجزیه‌طلبی و براندازی نیست! آنچنان که در سوریه نیروهای دموکراتیک و انقلابی مردمی توان لازم جهت براندازی را نیز داشتند، اما به جای آن بنیان‌گذاشتن سیستم خود را ترجیح دادند و اقتدار مرکزی اسد را کوچک نمودند. سیستم انقلاب راه خود را میپیماید. دموکراتیزاسیون خانواده برای گذار از جنسیت‌گرایی، دموکراتیزاسیون دین برای گذار از دین‌گرایی و نه دین‌ستیزی، دموکراتیزاسیون تمامی نهادهای سیستم برای جلوگیری از اقتدارگرایی مرکزی، برساخته‌ی اتوریته‌ی مشترکی است بدون درافتادن به دام دیکتاتوری و پاکسازی سنت‌های خلق‌های منطقه که هویتشان است. سیستمی که زن را و هویت‌های به حاشیه‌رانده شده را ببیند و به حساب آورد، با پارادایم جدید مخالف «تجزیه» است که از بدو تولد بدان محکوم میشود. چراکه باور به دولت و ذات آن ندارد که برساخته از دروغ و مردم‌فریبی و شکست جنسی زن است، همانا بازتولید اقتدار است.

تمامی فعالیتها و تلاشم در جهت خدمت‌رسانی و ادای دین تاریخی نسبت به تجارب زندگی و هویت تاریخی خود بوده جهت تغییرات اجتماعی‌ای که مسیر ملزم تاریخی است. صدالبته راه درست رسیدن به یک جامعه‌ی دموکراتیک نیز اتخاذ شیوه‌های دموکراتیک برای برساخت جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی است که مردم خود مسائل اجتماعی را به مشورت گذارند، دغدغشان کنند و راه‌حل بیابند، این عین دموکراسی است!

خودمدیریتی دموکراتیک که با پارادایم ملت دموکراتیک (تمامی ملل داخل در مرز) در راستای برون‌رفت از بحران عمیق خاورمیانه، سازمان‌دهی مردم را با جامعه‌شناسی آزادی و ژئولوژی درسیاست‌های خود دارد.

علمی که با تحلیل عمیق تاریخی-اجتماعی-سیاسی و ارائه‌ی راه‌حل، آنجا که مردم خود جهت حل مسائل و بحرانها به پا میخیزند. کمیته‌های خودبنیاد صلح، اقتصاد، آموزش، خدمات، بهداشت، فرهنگ و هنر، دین و باور، جوانان و زنان را تشکیل داده و روزانه صدها مساله را در بحران‌ترین شرایط جنگی حل میکنند. زن و مرد در کنار یکدیگر و با همزیستی آزاد مشترک و ریاست مشترک، جامعه‌های تکیده و غرق در بحران را بازسازی مینمایند و زندگی را معنایی دگر میبخشند. همان زندگی‌ای که از معنا تهیاش ساختهند. باور و ایمان راسخ به این که مسیر آزادی را میپیمایند و با وجود تمامی مصائب و رنج‌های انقلاب ذهنیتی، لحظه به لحظه آزادی را میزیند. رویایی که فرقی بین سوریه، ایران، عراق، ترکیه، افغانستان و دیگر کشورهای منطقه و غزه که بر ژینوساید و خون هزاران انسان (از غرب تا شرق) بر آن شانناژ کردند، قایل نیست و

و آن که در راه حقیقت و آزادی گام گذارده، مرگ و زندگی را معنایی دیگر بخشیده است. ما ترس از مرگ نه، که ترس از زندگی بی‌عزت و بردگی داریم. زندگی آزاد آنجا آغاز میشود که زنان (آن قدیمیترین مستعمره‌گان) راسخ و استوار برای شرافت و کرامت خود، چنان میزیند که مرگ را برای زندگی آزاد در آغوش میکشند.

#شریفه_محمدی، من و دیگر زنانی که در صف اعدام‌ماند، اولین و آخرین زنانی نیستیم که به صرف جستجوی زندگی آزاد و باشرافت محکوم گشته‌ایم و میگردیم. اما تا جانی داده نشود، آزادی نیز محقق نمیگردد. بهای آزادی سنگین است. جرم‌مان پیوند دادن زن، ژیان، نازادی است.

پخش‌شان عزیز

جولای ۲۰۲۴

زندان زنان اوین

@bidarzani